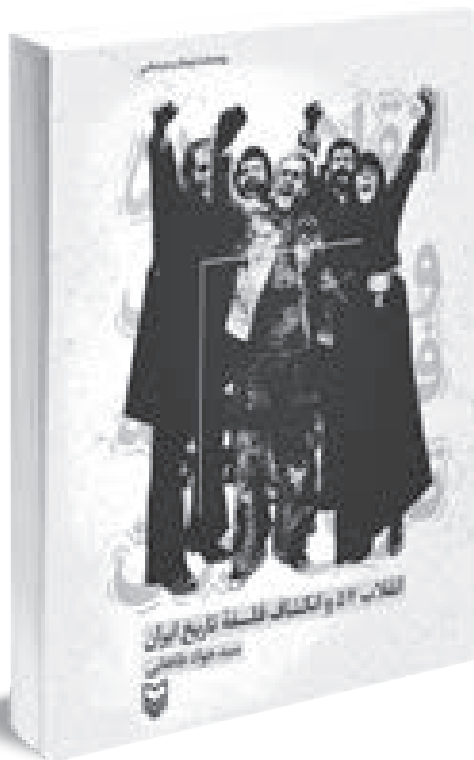


انقلاب و «ایران» شدن ایران

دراهمیت کتاب «انقلاب ۵۷ و انکشاف فلسفه تاریخ ایران»



سجاد صفارهرندی /

مدیر پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی



بیش از چهاردهه از پیروزی انقلاب اسلامی و وقوع این رخداد عظیم و حیرت آور می‌گذرد و همچنان گفت و گو و تلاش برای تبیین و فهم آن، جاری و پررونق است. در تلاش برای مفهوم سازی این رخداد، چه در میان نویسندگان ایرانی و چه اندیشمندان علوم انسانی غربی، بیشترین حجم مطالب و بیشترین ادبیات راکسانی تولید کرده اند که این پدیده را ذیل و در نسبت با مدرنیته، به مثابه حقیقت غایی و مفهوم و معنای مرکزی جهان معاصر ما فهمیده اند؛ بنابراین ما عموماً با کارهایی مواجه ایم که انقلاب اسلامی را به معنای شکست یا وقفه ای در پروژه مدرن سازی تلقی می‌کنند. یا آن را برعکس، از ثمرات، پیامدها و نتایج ماجرای مدرن سازی

رژیم پهلوی می‌بینند یا این که آن را به تنش و تضادهای ناشی از پروژه مدرن سازی و عدم آمادگی یا عدم شایستگی از جانب جامعه سنت زده نسبت می‌دهند که امکان هضم و پذیرش آن نوع از نوسازی شتابان را ندارد. این تبیین‌ها به رغم تفاوت‌های مهم خود، از این جهت مشابه اند که تاریخ غربی و رخداد مدرنیته را امری اصیل در نظر گرفته و دیگر پدیده‌ها را در نسبت به آن توضیح می‌دهند. در مقابل این دیدگاه عمومی، تلاش‌های نه چندان پر دامنه‌ای در طی سه دهه اخیر صورت گرفته که انقلاب اسلامی را نه به مثابه نتیجه و تابعی از بسط و گسترش تجدید یا پاسخی به آن، که در نسبت با منشأیی مستقل و خودآیین، بیرون از آنچه که تقدیر مدرن تاریخ تلقی می‌شود، صورت بندی کند. این تلاش البته به معنای غفلت از نسبت میان این رخداد با آنچه که در سه دهه اخیر تاریخ بشر رقم خورده و انکار تعامل آن با وضع مدرن نیست، بلکه بیش از هر چیز، تلاشی است برای این که انقلاب اسلامی را با حیثیت مستقل منحصر به فرد و جوهریت خاص خودش فهم کنیم.